



یک خانه پر ز مستان، مستان نو رسیدند

یک خانه پر ز مستان، مستان نو رسیدند
دیوانگان بندی زنجیرها دریدند
بس احتیاط کردیم تا نشوند ایشان
گویی قضا دهل زد، بانگ دهل شنیدند
جانهای جمله مستان، دلهای دلپرستان
ناگه قفس شکستند چون مرغ برپریدند
مستان سبو شکستند، بر خنیاها نشستند
یارب، چه باده خوردند! یارب، چه مل چشیدند!
من دی ز ره رسیدم، قومی چنین بدیدم
من خویش را کشیدم، ایشان مرا کشیدند
آن را که جان گزیند بر آسمان نشیند
او را دگر که ببند جز دیده ها که دیدند
یک ساقی عیان شد، آشوب آسمان شد
می تلخ از آن زمان شد، خیکش از آن دریدند

مولانا جلال الدین محمد بلخی
به کوشش محمد رضا شفیعی کدکنی